جلسه 362

دوشنبه 25/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در لباس مشکوک بود. عرض کردیم برای تصحیح صلاة در لباس مشکوک ممکن است به استصحاب توصل بجوئیم. توضیح ذلک:

در باب صلاة سه احتمال هست البته نه بر اساس شرطیت أن یکون اللباس مما یؤکل لحمه بلکه بنا بر قول به مانعیت لبس ما لایؤکل لحمه:

احتمال اول: این است که مرکز شرطیت لباس مصلی باشد.

احتمال دوم: این است که مرکز شرطیت صلاة باشد.

احتمال سوم این است که مرکز شرطیت مصلی باشد.

اما اینکه مرکز شرطیت لباس مصلی باشد به این نحو است که بفرمایند: صلاة مشروط است به اینکه لباس مکلف از اجزاء ما لایؤکل لحمه نباشد. الصلاة مشروطة بأن لایکون لباس المکلف من اجزاء ما لایؤکل لحمه.

اما اگر مرکز شرطیت صلاة باشد، اینطور می شود که: صلاة مشروط است به اینکه در اجزاء ما لایؤکل لحمه نباشد. الصلاة مشروطة بأن لاتکون هذه الصلاة فی اجزاء ما لایؤکل لحمه.

اما اینکه مرکز شرطیت مصلی باشد به این نحو است که بگویند: الصلاة مشروطة بأن لایکون المصلی لابسا لاجزاء ما لایؤکل لحمه.

بنا بر احتمال اولما تارة قائل می شویم به جریان استصحاب عدم ازلی و تارة منکر می شویم جریان استصحاب عدم ازلی را. اگر قائل شدیم به جریان استصحاب عدم ازلی، روشن است که استصحاب عدم ازلی جاری می کنیم می گوئیم این لباس آن زمانی که نبود از اجزاء ما لایؤکل لحمه نبود. فرض این است که طبق احتمال اول مرکز شرطیت لباس است، الصلاة مشروطة بأن لایکون لباس المصلی من أجزاء ما لایؤکل لحمه. استصحاب می کنیم می گوئیم این لباس هنگامی که وجود نداشت و اصلا معدوم بود هیچ چیز نبود، از اجزاء حیوان حرام گوشت هم نبود والان کما کان. مثلا این کلاه چرمی را که در نماز به سرمان گذاشتیم می گوئیم این کلاه آنوقتی که وجود خارجی نداشت از اجزاء روباه نبود والان کما کان.

نفرمائید که استصحاب می گوید از اجزاء آهو هم نبود.

نه، این استصحاب دوم اثر ندارد، چون اثر شرعی رفته روی اینکه أن لایکون اللباس من اجزاء ما لایؤکل لحمه. چون گفته اند صل ولایکون لباسک فی الصلاة من اجزاء ما لایؤکل لحمه. استصحاب می گوید این لباس من قبل از اینکه موجود بشود از اجزاء ما لایؤکل لحمه نبود والان کما کان. اینکه ما بیائیم بگوئیم استصحاب می کنیم که از اجزاء ما یؤکل لحمه هم نبود او اثر ندارد، چون ثابت نمی کند که از اجزاء ما لایؤکل لحمه است. اصل مثبت می شود. اصل مثبت که حجت نیست. اثر شرعی رفته روی اینکه لایکون لباسک من اجزاء ما لایؤکل لحمه، وما با استصحاب عدم ازلی این را احراز کردیم که لیس لباسنا من اجزاء ما لایؤکل لحمه لجریان الاستصحاب فی العدم الازلی.

پس بنابر قول به جریان استصحاب عدم ازلی مطلب صاف است.

اما کسانی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارند، کالسید البروجردی والسید الامام قدهما و ما هم تابع این دو بزرگوار هستیم و در جریان استصحاب عدم ازلی اشکال می کنیم، ما چه بکنیم؟

مرحوم آقای تبریزی رض فرموده است: شما هم که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارید بیائید استصحاب عدم نعتی جاری کنید. چون این چرم قبل از اینکه جزء حیوان بشود خاک بود، متحول شد به جزء حیوان. استحاله شد به جزء حیوان. هر جزئی از اجزاء حیوان را که روی آن انگشت بگذارید یک حالت سابقه ای دارد که قبل از اینکه جزء حیوان بشود بود و لکن خاک بود، گیاه بود. مثل خود ما انسان ها، خود ما انسان ها یک زمانی بودیم ولی انسان نبودیم. أ لم یک نطفة من منیٍّ یمنی. خب شما در مورد شک در استحاله کلب الی الملح چه می گوئید. شک می کنید این کلبی که در نمک زار افتاد الان نمک شده است یا هنوز کلب است. اشاره می کنید می گوئید هذا کان کلبا والان کما کان، یا هذا لم یکن ملحا والان کما کان. چرا؟ برای اینکه برفرض این کلب مستحیل بشود به ملح، باز صادق است که هذا کان کلبا، کما اینکه در مورد انسان صادق بود که هذا کان نطفة. در مانحن فیه هم صادق است بگوئیم هذا الجلد کان ترابا یا کان نباتا یا لم یکن جزءا من الحیوان والان کما کان. و اگر می دانید جزء حیوان است نمی دانید جزء آهو است یا جزء روباه، باز اشاره می کنید می گوئید این چرم یک زمانی جزء روباه نبود، کی؟ آنوقتی که هنوز جزء حیوان نشده بود چون گیاه بود، خاک بود، و الان کما کان یعنی الان هم جزء روباه نیست.

اقول: این فرمایش استاد ما مرحوم آقای تبریزی در مانحن فیه ناتمام است. چرا؟ برای اینکه عرفا تغذیه ای که حیوان می کند استحاله نمی شود به اجزائش، بلکه تغذیه می کند حیوان و احداث می کند اجزائش را. یک وقت بحث استحاله است، در موارد استحاله فرمایش استاد خوب است که اگر شک کردیم در استحاله استصحاب می کنیم عدم استحاله را. اما یک وقت بحث انتاج و تولید است. بحث استحاله نیست. صحیح نیست ما بگوئیم این چرم یک زمانی خاک یا گیاه بود. نخیر، عرفا خاک و گیاه تبدیل به چرم حیوان نشده است. حیوان خودش یا پدرش تغذیه کرده اند و احداث کرده اند این جزء حیوان را. عرفا خاک تبدیل به نطفه نمی شود. مثلا پدر غذا می خورد مادر غذا می خورد، ایجاد می کند نطفه را، نه اینکه آن نطفه استحاله شده آن غذا است. عرفا اینطور نیست. در موارد استحاله ما آن عنوان ذاتی را اگر شک کردیم استصحاب می کنیم، یعنی می گوئیم هذا کان کلبا، لم یکن ملحا. اما در مواردی که یقین داریم کلب استحاله شد به ملح صحیح نیست بگوئیم هذا کان نجسا. چرا؟ برای اینکه هذا کان کلبا و الکلب کان نجسا، چون نجاست عرفا عارض می شود بر صورت کلبیه. بحث آقای تبریزی این نیست که شما بگوئید هذا کان نجسا. نخیر ایشان قبول ندارد. اما هذا کان کلبا می گوئیم. آقای تبریزی می گوید همانطور که آنجا صحیح است بگوئید هذا کان کلبا یا هذا لم یکن ملحا، اینجا هم بیائید بگوئید هذا لم یکن من أجزاء ما لایؤکل لحمه.

ما عرضمان این است که در مورد کلبی که استحاله می شود به ملح، واقعا استحاله است. تحول وتغییر است. اما واقعا صحیح است آن پوست روباه را بگوئیم یک زمانی گیاه بود؟ اصلا عرفی نیست. چرا؟ برای اینکه این گیاه را پدر این حیوان و مادر این حیوان و خود این حیوان تغذیه کرده اند و تولید کرده اند این جزء را. یعنی پدر ومادر این حیوان تغذیه که کردند آن طعام و شرب متسحیل نشد به نطفه، حیثیت تعلیلیه است از نظر عرف که باعث شد پدر و مادر این حیوان تولید نطفه کردند. و این نطفه هم تغذیه کرد حالا یا از طریق مادر و یا مستقیم غذا و کیاه تغذیه کرد و تولید کرد اجزاء جدید را. این استحاله نیست.

این مطلب ایشان را بعضی از آقایان در بحث ماء مطلق و ماء مضاف هم گفته اند. گفته اند هر ماء مضافی در عالم یک زمانی ماء مطلق بود. چرا؟ برای اینکه مثلا آب انار از انار است، انار از درخت انار است، آبهایی که درخت انار از زمین تغذیه کرد تبدیل شد به آب انار. پس صحیح است بگوئیم این آب انار یک زمانی آب مطلق بود، و این در مورد شک به درد می خورد، شک می کنیم که این آب انار است یا آب مطلق، می گوئیم به هر حال این مایع یک زمانی آب مطلق بود والان کما کان.

ما آنجا هم اشکال کردیم، گفتیم درخت انار آب را استحاله نمی کند به آب انار، بلکه تغذیه می کند آب را، این باعث می شود که تولید کند و بسازد انار وآب انار را. یا این شیری که شما می خورید آیا عرفا یک زمانی آب بود؟ یا نه شما این شیری که می خورید این گاوی که شیر داده است آب خورد گیاه خورد قوت گرفت تا تولید کرد شیر را. واقعا از نظر عرفی اینطور است. استحاله نیست که بگوئیم این شیر یک زمانی گیاه بود یک زمانی آب بود. حداقل عرف عام این را نمی پذیرد. این باید یا بیاید در لابراتوارهای علمی یا کسی بیاید که ابحاث دقیق فلسفی را بشنود بعد ذهنش مشوش بود، والا از نظر عرفی که هیچ عرفی نمی پذیرد که این شیر یک زمانی آب بود یک زمانی گیاه بود. این چرم یک زمانی گیاه بود یا یک زمانی خاک بود. ولذا این فرمایش آقای تبریزی جاری نیست.

ولذا باید در مقام استصحاب عدم ازلی جاری کنیم و چون ما استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم مشکل پیدا می کنیم.

اما احتمال دوم: این است که مرکز شرطیت صلاة باشد. یعنی بگویند صل و لاتکون صلاتک فی ما لایؤکل لحمه، نه ولایکون لباسک مما لایؤکل لحمه که احتمال اول بود.

اگر این باشد یک وقت اول نماز من این کلاهی که لباس مشکوک است روی سرم نیست، می گویم الله اکبر، بعد این کلاه را می گذارم روی سرم. خب این خوب است. می گویم این نماز یک زمانی در اجزاء ما لایؤکل لحمه نبود، کی؟ آنوقتی که گفتم الله اکبر. استصحاب می گوید تا آخر نماز این نماز در اجزاء حیوان حرام گوشت نیست. اما اگر از اول نماز این کلاه را من به سر دارم. خب اینجا نمی توانم بگویم یک زمانی این نماز بود ولی در اجزاء حیوان حرام گوشت نبود. مجبورم استصحاب عدم ازلی جاری کنم. بگویم این نماز آنوقتی که نبود به نحو سالبه انتفاء موضوع در اجزاء ما لایؤکل لحمه نبود والان کما کان. حالت سابقه می شود سالبه به انتفاء موضوع. آن زمانی که این نماز نبود در اجزاء حیوان حرام گوشت نبود چون اصلا نمازی نبود. حالا نماز موجود شده شک می کنم در اجزاء حیوان حرام گوشت هست یا نیست استصحاب عدم ازلی باید جاری کنم که هنوز هم در اجزاء حیوان حرام گوشت نیست.

کسانی می توانند این استصحاب را جاری کنند که استصحاب عدم ازلی را قبول کنند. ولی ما این استصحاب عدم ازلی را نپذیرفتیم.

احتمال سوم: این بود که مرکز شرطیت خود مکلف و مصلی باشد. صل و لاتکن لابسا لما لایؤکل لحمه. نه و لایکون لباسک مما لایؤکل لحمه که احتمال اول بود که مرکز شرطیت لباس است. و نه احتمال دوم که و لاتکون صلاتک فی ما لایؤکل لحمه. احتمال سوم این است که ولاتکن انت لابسا لاجزاء ما لایؤکل لحمه.

خب این احتمال سوم خیلی خوب است، در غالب موارد ما استصحاب می کنیم. می گوئیم بالاخره حالت سابقه همه من و شما این است که یک زمانی مجرد بودیم از لباس. بالاخره حمام می رویم در حمام لباس نداریم، می آییم بیرون لباس می پوشیم، وای لباس مشکوک را هم پوشیدیم. خب استصحاب می گوید من یک زمانی لابس اجزاء ما لایؤکل لحمه نبودم پس الان هم نیستم.

فقط یک فرض نادری هست وآن این است که اول این مکلف برود یک لباس مقطوع الاتخاذ مما لایؤکل لحمه پیدا کند، مثلا یک چرم روباهی درجه یک (که می گویند خیلی گرانقیمت هم هست چون زیبا است و زنهای مترفین می پوشند) پوشیده بود، همزمان با او این کلاه مشکوک را هم روی سرش گذاشته بود. بعد این چرم روباهی قطعی را در آورده بود. خب اینجا حالت سابقه اش لبس ما لایؤکل لحمه است، چون چرمی که یقینا از روباه است پوشیده بود. شما نمی توانید استصحاب کنید که این آقا قبلا لابس ما لایؤکل لحمه نبود. چرا؟ برای اینکه پنج دقیقه پیش یقین لابس ما لایؤکل لحمه بود. پس چه باید کرد؟ آن چرم روباهی را که در آوردید، این کلاه را هم یک لحظه بردارید بگذارید روی زمین، (روی دستتان هم نگیرید چون خودش شبهه دارد ومی شود همراه داشتن) دومرتبه می پوشد، تا در این یک ثانیه یا این یک دقیقه ای که این کلاه را روی زمین گذاشته بود بگوید الان من لابس ما لایؤکل لحمه نیستم.

پس این احتمال سوم بسیار احتمال مفیدی هست، ودر غالب موارد که استصحاب می کنیم اینکه ما لابس ما لایؤکل لحمه نیستیم، در مورد نادر هم راه حل داریم، راه حلش این است که به دستان مبارکش یک زحمتی بدهد این کلاه را بردارد دومرتبه بشورد، این لباس مشکوک را دربیاورد دو مرتبه بپوشد.

سؤال وجواب: این یک دقیقه در آوردن وسپس پوشیدن ولو در حکم واقعی فرق نمی کند اما در حکم ظاهری فرق می کند وکم له من نظیر که احکام ظاهریه به همین نحو اختلاف پیدا می کند).

سؤال وجواب: شما کی صادق است که تارک طبیعت بودید؟ شما نتیجه می گیرید که پس لابس ما لایؤکل لحمه نیستید. چرا؟ برای اینکه لابس ان پالتوی روباهی که یقینا نیستید، لابس کلاه روباهی هم بالاستصحاب نیستید. چون نمی دانید این کلاه، کلاه روباهی است یا کلاه آهویی. پس لابس ما لایؤکل لحمه نیستید. خب این اصل مثبت است. چون احراز اینکه مثلا زید موجود نیست بالوجدان است، عمرو موجود نیست بالاستصحاب است، این بخواهد اثبات کند پس صرف الوجود انسان نیست این اصل مثبت است. چون انتفاء صرف الوجود لازم عقلی انتفاء افراد است. شما احراز می کنید انتفاء یک فرد را بالوجدان و احراز می کنید انتفاء فرد دیگر را بالتعبد الاستصحابی. لازمه انتفاء افراد انتفاء صرف الوجود است، واین اصل مثبت می شود. ولذا شما باید حالت سابقه خود انتفاء صرف الوجود را مطرح کنید، وراهش این است که بعد از اینکه این آقا آن پالتو روباهی را کند یک آن کلاه را روی زمین بگذارد تا بتواند یقین سابق درست کند وبعد که کلاه را روی سرش گذاشت استصحاب کند عدم لبس ما لایؤکل لحمه را. این حکم سه احتمال.

مرحوم آقای خوئی در تقریب اثباتی این سه احتمال فرموده است: به نظر ما احتمال صحیح احتمال سوم است. چرا؟

ایشان فرموده است: ظاهر موثقه سماعه همین احتمال سوم است. و لاتلبسوا منها شیئا تصلون فیه. نهی می کند از لبس ما لایؤکل لحمه فی الصلاة. خب این احتمال سوم بود که نهی می کند که لابس باشد مکلف لما لایؤکل لحمه.

بعد آقای خوئی فرموده است اصلا احتمال اول و دوم معقول نیست. چرا؟

ایشان فرموده برای اینکه احتمال اول این بود که مرکز شرطیت لباس باشد، أن لایکون اللباس مما لایؤکل لحمه. آقای خوئی فرموده شرط واجب یعنی قید واجب، یعنی امر برود روی این شرط. شرط واجب غیر از شرط وجوب است. شرط وجوب متعلق امر نیست ولذا می تواند خارج از اختیار باشد مثل دخول وقت. اما شرط واجب باید اختیاری باشد چون امر به او تعلق می گیرد. اینکه این لباس از اجزاء حرام گوشت نباشد مگر در اختیار من است؟ خدا این کلاه را یا از اجزاء روباه آفریده، پس مما لایؤکل لحمه است، و یا از اجزاء روباه نیافریده، پس مما یؤکل لحمه است. مگر در اختیار من است؟ مگر می تواند شارع امر غیر اختیاری را شرط واجب قرار بدهد. شرط واجب یعنی ما یطلب تحصیله. مگر می شود طلب بشود تحصیل یک امر خارج از اختیار، ومن بگویم تو باید کاری کنی که این لباس از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد. آقا من چکار می توانم بکنم!. خب این لباس یا از اجزاء روباه هست یا نیست. شرط واجب باید فعل اختیاری باشد مثل وضوء و استقبال قبله وستر للصلاة. اما اینکه شرط واجب این باشد که لایکون لباسک من اجزاء ما لایؤکل لحمه، خب مگر در اختیار من است که این لباس از اجزاء روباه باشد یا نباشد. مگر این لباس را من آفریده ام که در اختیار من باشد که از اجزاء روباه نباشد؟!

پس احتمال اول غیر معقول است.

می فرماید اما احتمال دوم هم غیر معقول است. چرا؟ چون احتمال دوم می گفت لاتکون صلاتک فی ما لایؤکل لحمه. آقای خوئی فرموده مگر صلاة که یک فعل مکلف است و لبس ما لایؤکل لحمه که فعل دیگر مکلف است مگر رابطه اینها رابطه ظرف ومظروف است؟ «فی» در جایی بکار می رود که رابطه بین دو چیز رابطه ظرف ومظروف باشد مثل زید فی الدار. اما اینکه بیایند بگویند القیام فی التکلم این درست نیست. القیام فی التکلم یعنی چه؟ قیام و تکلم دو تا فعل هستند، معنا ندارد که سر هر چیزی «فی» در بیاوریم. بله التکلم قائما حرفی نیست. اینجا هم صلاة یک فعل مکلف است و لبس ما لایؤکل لحمه هم فعل دیگر مکلف است، دو تا فعل که رابطه شان ظرف ومظروف نیست که بیاید بگوید صلاة فی لبس ما لایؤکل لحمه.

پس این هم غیر معقول است، ولو در موثقه ابن بکیر آمده است که الصلاة فی وبره فاسد، ولی ما باید از این ظهور رفع ید کنیم. چون معقول نیست که دو تا فعل مکلف احدهما ظرف برای دیگری باشد. اصلا استعمال مجازی است. مثل اینکه القیام فی التکلم استعمالش مجازی است الصلاة فی لبس ما لایؤکل لحمه هم استعمالش مجازی است.

ولذا احتمال سوم هم ظاهر موثقه سماعه است و هم احتمالی است که تعین ثبوتی دارد. لذا ایشان فرموده راحت ما استصحاب می کنیم عدم لبس ما لایؤکل لحمه را. ببینیم آیا فرمایش آقای خوئی درست است یا درست نیست.